

# فلسفه و رنج بشری

## تاملاتی درباره مساله شر در اندیشه فیلسوفان قاره‌ای

### سارا کترین پیناک

«فرا تر از توجیه شر؛ پاسخ متفکران قاره‌ای یهودی و مسیحی به هولوکاست» نوشته سارا کترین پیناک، کتابی است که در آن نویسنده به چرخشی که رخ دادن هولوکاست، این رویداد دهشتناک تاریخ معاصر ما، در نظریه‌های فلسفی مربوط به وجود شرور در جهان ایجاد کرده است، می‌پردازد. کترین پیناک با تمرکز بر آرای چهار متفکر پسا‌هولوکاستی، بوبر و مارسل در سنت اگزیستانسیالیست یهودی و بلوخ و باپتیست متس در سنت متفکران چپ یهودی و مسیحی می‌کوشد، نشان دهد چگونه این متفکران از سنت تئودیه نظری فاصله گرفته و رویکردی وجودی‌تر به شر و رنج‌دیدگان داشته‌اند. این کتاب به ترجمه جعفر فلاحي به زودی از سوی نشر کرگدن منتشر خواهد شد. آنچه در پی می‌آید بخش‌هایی از فصل نخست کتاب است که در آن نویسنده برخی رویکردهای رایج در دفاع از عدل الهی را برمی‌شمارد و شرح می‌دهد که چگونه متفکران مورد نظر او از این رویکردها فاصله گرفته‌اند.

توضیح: مساله خیر و شر، یکی از قدیمی‌ترین و بحث و مناقشه‌برانگیزترین مباحث فلسفی و کلامی است که از زمان سقراط و افلاطون تا کنون درباره آن دیدگاه‌های متفاوتی ارائه شده. فیلسوفان مسلمان از ابن سینا و ملاصدرا تا علامه طباطبایی نیز در این باره نظرات مختلفی عرضه کرده‌اند. این آرای کثیر در آثار فراوانی به زبان فارسی از جمله «درباره شر» (نشر طه، ۱۳۹۸)، «سرشت شر» (نشر هنوز، ۱۳۹۷) و ... منتشر شده و همچنان متفکران دیدگاه‌های خود را در این باب ارائه می‌کنند و بحث‌های جدی پیرامون آن ادامه دارد. این مباحث صرفاً برای آگاهی مخاطبین عزیز منتشر می‌شود.

---

موضوع شر در سده بیستم در محافل علمی و همچنین عمومی در امریکای شمالی و اروپا مورد بحث و بررسی گسترده قرار گرفته است. يك دليل

برای تداوم این توجّه به شرّ به شرایط اجتماعی و سیاسی تاریخ اخیر مربوط است. آگاهی معاصر از مسأله شرّ توجّهی ویژه به وقایع کشتار جمعی و ویرانی‌هایی داشته است که داغ آن بر حافظه فرهنگی جمعی ما نقش بسته است. خصوصاً جنگ جهانی اول (1914-1918) و جنگ جهانی دوم (1939-1945) رخدادهای تاریخی برجسته‌ای هستند که در شکل دادن به تأملات درباره شرّ و رنج اهمیت دارند. جنگ جهانی اول کشتار و ویرانی عظیمی به همراه داشت و بر میلیون‌ها انسان و بسیاری از ملل تأثیر گذاشت. این جنگ ددمن‌شی افرادی علی‌الادعا «متمدن» را در کشتار کور با آتش توپخانه‌ها، در میادین و سنگرهای جنگ و کشتارهای مخوف با گاز شیمیایی نشان داد. جنگ جهانی اول عاملی موثر در از دست رفتن گسترده اعتماد به اندیشه‌های فلسفی و علمی مدرن در باب پیشرفت، ساختار اخلاقی نهادهای سیاسی و افراد بود. جنگ جهانی دوم بر آگاهی از توان ملل غربی در تخریب و توحشی همچنان مهیب افزود و آن را تأیید کرد. نام «آشویتس» به نمادی برای خاطرات کشتار جمعی، سویه تاریک پیشرفت فناوریانه، شکست اخلاقی در کمک به قربانیان افکار نادرست نازی‌ها و سوءاستفاده از کارآمدی دیوان‌سالاران به منزله ابزاری برای نسل‌کشی بدل شده است. گواهی رنج دیدگان، خصوصاً قربانیان هولوکاست، نقشی مهم در تأملات یهودی و مسیحی معاصر درباره شرّ ایفا کرده است. با این حال، فجایع جنگ و نسل‌کشی یگانه محورهای مهم این تأملات نیستند. به موضوعاتی مثل عدالت اقتصادی و رنج شهروندان ملل فقیر، سرکوب و ستم اجتماعی بر مبنای تبعیض‌های نژادی، قومی و جنسیتی - که هم در کشورهای مرفه و هم کشورهای در حال توسعه شاهدش هستیم - نیز توجه شده است. نوع دیگری از رنج که شایان ذکر است، رنجی است که به نحو تصادفی بین همه گروه‌ها و طبقات توزیع شده است؛ آنجا که افراد قربانی بیماری، جنایت، سوءرفتار، فجایع طبیعی یا انواع حوادث هستند. افراد بسته به وضعیت قومی، اجتماعی، جغرافیایی و سیاسی خود، موارد مختلفی از رنج را نمونه‌های اصلی فاجعه قلمداد می‌کنند. برای مثال طی چند دهه اخیر، بسیاری از پژوهشگران اهل اروپا و امریکای شمالی که اکثرشان متفکران یهودی و مسیحی بوده‌اند، هولوکاست را مصداق اصلی نهایت شرّ دانسته‌اند و توجه خود را به آن معطوف کرده‌اند. از سوی دیگر، ساکنان امریکای لاتین به مشکلات اجتماعی ناشی از وابستگی اقتصادی و میراث استعمار توجّهی ویژه نشان می‌دهند. برای امریکایی‌های آفریقایی‌تبار، این میراث بردگی و تعصبات نژادی است که سخت مورد توجه است. از نظر یک امریکایی سفیدپوست از طبقه متوسط، تهدید جرایم خشونت‌بار مسلحانه یا بیماری‌های علاج‌ناپذیری مثل سرطان بدخیم ممکن است

حیاتی‌ترین مسائل باشند. از نظر من، بین انواع رنجی که در جایی مهم به حساب می‌آید و نوع پاسخ‌های عقلانی به شر در آنجا رابطه‌ای وجود دارد. به بیان دیگر، تصمیم درباره نحوه واکنش مناسب در برابر شر و رنج، خواه واکنشی عملی باشد یا نظری و فلسفی، به زمینه آنها وابسته است.

با نگاهی به زمینه اجتماعی-تاریخی این موضوع می‌بینیم که فیلسوفان و دینداران پاسخ‌هایی متنوع و متعدد به شر و رنج داده‌اند و رویکردهای مختلف راهبردهای پیچیده خود را دارند. با این حال، چهار نکته مکرر اساساً تعیین‌کننده تاملات معاصر در این حوزه‌اند. دو مسأله نخست «نظری»‌اند و می‌پردازند به:

(1) توضیح منشأ شر به مثابه مسأله‌ای کیهان‌شناختی یا انسان‌شناختی و (2) توجیه رنج و آشکار کردن دلایل خداوند در روا داشتن رنج. در مقابل، شر و رنج مسائل «عملی» دشواری را موجب شده‌اند، یعنی: (3) فرد در رویارویی با رنج چگونه می‌تواند از عهده آن برآید و معنایی بیابد و (4) چگونه می‌تواند با تکیه بر عمل فردی یا جمعی از رنج بکاهد یا در برابر آن مقاومت کند. رویکردهای غالب علمی و دانشگاهی به شر و رنج، در وهله نخست به تبیین و توجیه نظری معطوفند.

### تئودیه نظری

خداباوران از قدیم‌الایام تاکنون درباره مسائل نظری و فکری برخاسته از شر و رنج کنکاش کرده‌اند. این بحث‌ها و نظرها تحت عنوان «تئودیه» دسته‌بندی شده‌اند. این اصطلاح به لحاظ لغوی ریشه در کلمات یونانی «theos» (خداوند) و «dike» (عدل) دارد. فیلسوفان معاصر اکثراً موافقند که هسته منطقی مسأله تئودیه به منافاتی برمی‌گردد که بین گزاره‌های سه‌گانه ذیل وجود دارد: (1) خداوند مطلقاً خیرخواه است؛ (2) خداوند قادر مطلق است و (3) شر وجود دارد. بر اساس فهم رایج و پیشاتحلیلی از صفات خداوند، به نظر می‌رسد خدایی مطلقاً خیرخواه، در حد امکان، خواستار حذف شر است و این در حالی است که خدایی قادر قدرت ممانعت از بعضی یا شاید همه رخدادهای شر را دارد. بین رویکردهای مختلف معاصر، بعضی نویسندگان به تلاش‌های مدافعه‌گرانه و کوشش برای پاسخگویی به ایرادهای وارد بر خداباوری پرداخته‌اند. «مدافعه‌گران» دلایل منطقی امکان‌پذیری را در پاسخ به این پرسش عرضه می‌کنند که چرا خداوند وقوع شر را روا دانسته است. دیگر متفکران این وظیفه تبیینی را بر عهده گرفته‌اند که نظریه‌هایی درباره تدابیر خداوند در روا دانستن شر عرضه کنند و دلایل توجیه‌کننده عمل خداوند در

روا دانستن شر بیابند. «تئودیس» را در تعریفی فراگیر و متناسب با مقاصد این کتاب، هر رویکردی به مساله شر و رنج دانسته‌ام که می‌کوشد رابطه بین خدا و شر را تبیین یا توجیه کند. تئودیسه گفتاری است که می‌کوشد بر مقبولیت عقلانی خدا باوری، خواه از وجه تدافعی و خواه تبیینی بيفزاید.

اگرچه تئودیسه اخیراً موجب درگرفتن مباحثاتی پرشور شده است، معمای منطقی ناشی از گزاره‌های سه‌گانه مذکور به هیچ‌وجه کشفی جدید به حساب نمی‌آید. این بحث را اپیکور در فلسفه یونان باستان، فیلون و فلوطین از فیلسوفان نوافلاطونی در روم باستان و آگوستین قدیس در سده چهارم میلادی هم مطرح کرده‌اند. فیلسوفان برجسته قرون وسطایی، مثل آنسلم و آکوئینی، با طرح نظراتی مفصل درباره فهم خیرخواهی و قدرت خداوند، مباحثاتی خدا باورانه درباره شر عرضه کرده‌اند. نکته بارز در دوره مدرن، یعنی از سده هفدهم تا زمان حاضر، این است که مباحثات درباره تئودیسه و شر بیش از پیش در پاسخ به حملات نقادانه شکاکان و ملحدان سروشکل یافته‌اند. گواهی بر این علاقه فزاینده به مسائل مربوط به شر این است که اصطلاح «تئودیسه» نوواژه‌ای ساخته فیلسوف آلمانی، جی. دبلیو. لایب نیتس، در سده هجدهم است. تئودیسه لایب نیتس مبدایی مهم برای مباحثات مدرن درباره شر و رنج، خصوصاً بین فیلسوفان تحلیلی و انگلیسی - امریکایی معاصر است؛ همان‌طور که تئودیسه هگل بین فیلسوفان قاره‌ای چنین نقشی دارد. لایب نیتس از این جهت سوء شهرت دارد که مدعی است جهانی که در آن زندگی می‌کنیم «بهترین جهان ممکن» است که خداوند توانسته پدید بیاورد. او با این مدعا که شر مولفه‌ای ضروری برای خیر، هماهنگی و کمال زیبایی شناختی کل جهان است، بدی شر را بی‌اثر کرد. خوشبختی لایب نیتس درباره برهان بهترین جهان ممکن پیش از این و در زمان حیات خود او هم با نقد مواجه بود. از میان منتقدان او باید از ولتر، نویسنده فرانسوی یاد کرد که در داستان هجوآمیزش، کاندید، در قالب شخصیت کشیش پانگلوس و همچنین در واکنش به فاجعه زمین‌لرزه لیسبون در سال 1755، اعتراض‌های تندی به دیدگاه لایب نیتس وارد کرد. مساله شر برای ولتر و فیلسوفان مدرنی مثل دیوید هیوم همچون نیزه‌ای برای حمله به عقلانیت خدا باوری است.

رهیافت نظری لایب نیتس، اگرچه منتقدانی داشت، بر مباحث اخیر درباره تئودیسه تاثیر گذاشته است. برای مثال، فیلسوف تحلیلی امریکایی، رُدریک چیزم، در رویکرد «بهترین جهان ممکن» لایب نیتس به تئودیسه بازنگری کرده است. نکته مورد توجه چیزم این است که شر که منفی به حساب می‌آید، چطور می‌تواند در ارزش مثبت و

بزرگ‌تر کل جهان نقش داشته باشد. استدلال او به این ترتیب است که اگر مولفه‌های خیر این جهان بتوانند زیرمولفه‌های شر در خود داشته باشند، آنگاه جهان حاوی شر می‌تواند به‌طور کلی جهان خیر ارزیابی شود. همان‌طور که يك نقاشی دارای لکه‌هایی زشت می‌تواند، به دلیل نوع تاثیر آن لکه‌ها در ارزش مثبت تابلو، زیبا ارزیابی شود، درباره خلقت خداوند هم می‌توانیم بگوییم این جهان برای داشتن ارزشی مثبت نیازمند شر است. اگر این دیدگاه را بپذیریم، آنگاه خیر کلی می‌تواند بر زیرمولفه‌های شر موجود در این جهان «غلبه» کند، چون شر بخش ذاتی آن چیزی است که خیر است.

متفکرانی که اختیار بشر را توجیهی مهم برای شر می‌شمارند، از زاویه‌ای متفاوت به مسائل مربوط به تئودیه نگرسته‌اند. بسیاری از فیلسوفان اختیار را، به‌رغم این واقعیت که امکان ارتکاب رفتارهای شرارت‌آمیز را برای انسان‌ها پدید می‌آورد، بسی ارزشمند می‌دانند. الوین پلنتینگا، اندیشمند آمریکایی، «دفاع مبتنی بر اختیار» را مطرح کرده است که در این حوزه فکری در بین فیلسوفان تحلیلی نقش مهمی دارد. این نظریه مدافعه‌گرانه پلنتینگا را ردیه‌ای بر منتقدان ملحدی می‌داند که مدعی‌اند امکان همزیستی خداوند و شر در جهانی ممکن وجود ندارد. مفروض این منتقدان آن است که خدایی خیرخواه، قادر مطلق و عالم مطلق خواهان ممانعت از شر و قادر به انجام آن نیز هست. دفاعیه پلنتینگا در برابر این ایراد به خداباوری در پی نشان دادن سازگاری منطقی وجود شر و وجود خداوند است. از نظر پلنتینگا، این امکان وجود دارد که خدایی مطلقاً خیر جهانی حاوی شر بیافریند تا به نتیجه‌ای خیر دست یابد که در غیر این صورت به دست نمی‌آید. موضع پلنتینگا بر مبنای این فرض استوار است که اختیار انسان و اعمال خیر از روی اختیار او بسیار ارزشمندند، اگرچه اختیار باب امکان شر را می‌گشاید. بنا به تعریف او از آزادی، «عمل آزادانه» عملی است که علت آن نه ساختار ژنتیک فرد، نه محیط او و نه حتی خداوند باشد. علاوه بر این، او معتقد است، هر فرد آزادی احتمالاً گناهکار هم است و بنابراین آزاد است که شر را برگزیند. اگر آزادی انسان از دخالت الهی مستقل باشد، آنگاه تضمین اینکه افراد مختار همواره خیر اخلاقی را برگزینند، آشکارا برای خداوند ناممکن است. پلنتینگا از اینکه خداوند وجود شرور را روا شمرده است چنین دفاع می‌کند که جهانی دربردارنده موازنه مطلوب خیر اخلاقی در برابر شر نیازمند وجود مخلوقات مختار و در نتیجه، امکان وجود شر است. در عین حال، منطقی است که چنین جهانی ارزشمندتر از جهانی عاری از مخلوقات مختار باشد.

دفاع او در برابر این اتهام جناح الحادي که خدا باوري در سطحي انتزاعي محققا غيرعقلاني است به خوبی هماوردي مي‌کند. اما پلنتينگا روايت تبيني قائم به ذاتي از دلايل و اهداف معقول خداوند براي خلقت عرضه نمي‌کند. او بين دفاع خود و «تئوديسه» تمايز مي‌گذارد، چون بنا به تعريف او، تئوديسه در پي شناخت دلايل واقعي اين است که چرا خداوند شر را روا مي‌شمارد، حال آنکه مدافعه گري فقط در پي دلايل منطقا ممکن است. با اين حال، رويکرد پلنتينگا، بنا به تعريف وسيع تر من از اين واژه، تحت عنوان تئوديسه دسته بندي ميشود. بسياري از متفکران تئوديسه را حوزه اي ناخوشايند تلقي مي‌کنند، چون به نظر مي‌رسد حاوي اين دلالت ضمنی باشد که خداوند رنج هايي سهمگين را براي خير ما تدبير کرده يا مجاز دانسته است. آنها به جاي اينکه مثل هيک کارشان را بر توجيه ابزاري شر استوار کنند، ترجيح مي‌دهند بگويند ما دلايل خداوند را نمي‌دانيم. ايراد متفکران ديگر به تئوديسه از اين بابت است که به نظر مي‌رسد با عرضه دلايل کلي توجيه کننده، پرسش هاي مهم ناشي از رنج به ظاهر بي معنا را درباره معنای شر نادیده مي‌گيرد يا به علل اجتماعي رنج و مقاومت اخلاقي توجهي نمي‌کند. خصوصا، بسياري از متفکران پسا هولوکاستي تئوديسه را به لحاظ اخلاقي فضاحت بار مي‌دانند و آن را مردود مي‌شمارند...

### جايگزين هاي قاره اي تئوديسه

پژوهش حاضر با تمرکز بر متفکران قاره اي که از تئوديسه رويگردانند، رويکردي متمايز به موضوع خداوند و رنج دارد. ايرادهاي آنها به تئوديسه روايت فلسفي جامع گئورگ ويلهلم فريدريش هگل از خدا و تاريخ را نشانه گرفته است، اگرچه اين ايرادها درباره لايب نيتس و رهيافت هاي تحليلي معاصر هم مصداق دارند. متفکران يهودي و مسيحي مورد بحث در اين کتاب متعلق به جنبش هاي فکري اگزيستانسيالستي و مارکسي در سده بيستم اند. چهار شخصيت اصلي مورد مطالعه عبارتند از: متفکران اگزيستانسيالست ديني، گابريل مارسل (1889-1973) و مارتين بوبر (1878-1963) و متفکران ديني سياسي متاثر از مارکس، ارنست بلوخ (1885-1977) و يوهان باپتيست متس (زاده 1928). بوبر و بلوخ يهودي اند، در حالي که مارسل و متس کاتوليک هستند. در انتخاب اين افراد، نظرم بر آن نبوده است که آنها نماينده پاسخ هاي يهودي يا مسيحي به شر و رنجند. همچنين ادعا نمي‌کنم آنها به نوعي نمونه شاخص مکاتب فکري اگزيستانسيالستي يا مارکسي - جنبش هايي که نمايندگان غيرديني بر آنها چيره اند - هستند. برعکس، بايد تاکيد کنم که اين

نویسندگان نوآوران هستند که به منظرهای فلسفی متمایزی شکل داده‌اند. این پژوهش، برای تکوینِ سنخ‌شناسی رویکردها، به شباهت‌هایی فراتر از مرزهای سنت‌های فکری یهودی و مسیحی توجه می‌کند. بنابراین، تمایزی ساده بین پاسخ‌های «یهودی» و «مسیحی» به هولوکاست، مبتنی بر قرائتی ذات‌گرایانه از هر یک از این سنت‌ها وجود ندارد. تاکید ما، به جای اینکه همچون مطالعاتِ تطبیقی رایج بر تفاوت‌ها بین پاسخ‌های یهودی و مسیحی به شر باشد، بر نقاط راهبردی شباهت بین دو جفت از اندیشمندان یهودی و مسیحی با تاثیرپذیری‌های فکری مشترک است.

به واقع جالب توجه است که نویسندگانی با سنت دینی مشترک، تفاوت‌هایی بارز و شدید با هم دارند. اگرچه متفکران یهودی، بوبر و بلوخ، ریشه‌های فکری عمیقی در فلسفه و ادبیات آلمانی دارند، تصویری بسیار متفاوت از ایمان به خدا عرضه می‌کنند. بوبر متفکری یهودی با تاکید بر کتاب مقدس است که توجهش به کتاب مقدس عبری و یهودیتِ حسیدی، به مثابه منابع مکاشفه و الگوهای ایمانی معطوف است. بلوخ خودش را ملحد می‌داند و دیدگاه عام او به امیدی آرمان‌شهری مُلهم از چشم‌اندازِ وسیعش در آثار ادبی و فلسفی است. مارسل و متس هر دو متفکرانی مسیحی و کاتولیکند که برای شرح تاکیدشان بر ایمان و اجتناب از پاسخ‌های تئودیسه‌ای به راز الهی متوسل شده‌اند. با این حال، تمرکز فلسفه مارسل بر این است که افراد چطور از طریق پذیرش رنج و امید به خداوند و جاودانگی معنایی در رنج می‌یابند. متس به جای پذیرش وضعیت بر مقاومت تاکید می‌کند و در واکنش به رنج به کندوکاو در «پراکسیس» ایمانی‌ای می‌پردازد که خاطره، همبستگی و اعتراض سیاسی در آن محوریت دارند. مشابهت‌هایی در هر یک از جفت‌های متفکران یهودی و مسیحی اگزیستانسیالیست و سیاسی به چشم می‌خورد که نشان‌دهنده منظرهای فلسفی مشترکی درباره ایمان، فراتر از مرزهای سنت‌های دینی‌شان است.

برای بحث درباره واکنش‌هایی به هولوکاست که تئودیسه را مردود می‌شمارند، رویکردی بینادینی مناسب است، چون گفت‌وگوی یهودی-مسیحی از نقاط برجسته تفکرِ پسا‌هولوکاستی است. هولوکاست، برای بسیاری از متفکران یهودی و مسیحی، موجباتِ بازاندیشی در مسائل مهم مرتبط با خیرخواهی خداوند و رهایی را فراهم آورده است. متفکران مسیحی با یهودی استیزی الهیاتی و تاریخی مخالفت و در دلالت‌های الغاگرایانه پیمان جدیدِ خداوند در مسیح بازاندیشی کرده‌اند، حال آنکه متفکران یهودی هم در معنای پیمان با خداوند، نقش تاریخی قومِ یهود و مناسبات با کلیساهای مسیحی مجدداً تامل کرده‌اند.

نویسندگان هر دو طرف در پی درک این بوده‌اند که هولوکاست چطور چالشی مهم پیش‌روی الهیات قرار می‌دهد. طی سده بیستم، متألهان مسیحی علاقه‌ای افزون‌تر به تفکر یهودی پیدا کرده‌اند. یک نمونه آن را می‌توان در تاثیر قابل ملاحظه مارتین بوبر و ارنست بلوخ به ترتیب بر الهیات اگزیستانسیالیستی و سیاسی مسیحی دید. متفکران برجسته بررسی شده در این کتاب از متفکران «پساهولوکاستی» به شمار می‌آیند، چون همه آنها در نوشته‌هایشان به هولوکاست واکنش نشان می‌دهند. از نظر آنها، هولوکاست نمونه و مجالی برای تامل درباره شر و رنج است. با این حال، آنها متفکران پساهولوکاستی «متقدم» اند، به این معنا که پیش از آنکه رشد و رونق انتشار خاطره‌ها، داستان‌ها و مطالب تاریخی «مطالعات هولوکاست» را به رشته دانشگاهی مستقلی بدل کند، تاملاتشان را در این باره صورت‌بندی کردند. در دهه 1970، آگاهی فرهنگی وسیعی از هولوکاست پدید آمد و رواج نوشته‌های بازماندگان بیانگر شدت ضربه هولوکاست به ایمان بود. در پاسخ به این وضعیت بود که پاسخ‌های الهیاتی به هولوکاست به مثابه یک رخداد تاریخی خاص و یگانه افزایش یافت. این کتاب که پژوهشی در محدوده بین فلسفه دین و الهیات است، مشخصه‌های پاسخ‌های اگزیستانسیالیستی و سیاسی را به رنج بیان و تحلیل می‌کند. آنچه مدنظر من است هم انتقادی و هم حاوی پیشنهاد است. مفروض‌های فلسفی و انگیزه‌های هر نویسنده در مردود شمردن تئودیه بررسی می‌شوند و در عین حال، دو گونه از رویکردهای «عملی» که در جست‌وجوی مواجهه‌ای سودمند با شر و رنج در پاسخ به آشویتس‌اند، ترسیم و عرضه می‌شوند. علاوه بر این، میراث این دو رهیافت عملی در نوشته‌های نویسندگان متأخرتری که رویکردی «زمینه‌مدار» به الهیات و تئودیه دارند بررسی می‌شوند و به منظرهای پساهولوکاستی، فمینیستی و رهایی‌بخش توجه خواهد شد. پس از بررسی چهار متفکر مذکور سراغ جایگزین‌های عملی تئودیه در سنت مسیحی می‌رویم که تاثیر این رویکردها بر آن جایگزین‌ها مشهود است. تمرکز این کتاب بر عمل خواهد بود، اگرچه روش آن بیشتر قاعده‌مند است تا عملی. کتاب حاضر جریان‌های اصلی در تاریخ فکری متأخر اندیشه یهودی و مسیحی قاره‌ای و زمینه‌مدار را دنبال خواهد کرد. برداشت‌های توصیفی و پدیدارشناختی از مواضع ایمانی مثل امید با استفاده از تصاویر روایی گزیده کنکاش خواهند شد تا کارکرد این مواضع در قبال هولوکاست و دیگر وضعیت‌های مشحون از رنج مشخص شوند. مقصود من از این بررسی مقایسه‌ای، پیش از هر چیز، پدید آوردن فضایی برای بالیدن رویکردهای عملی است. کنکاش در منابع عمل‌گرایانه دین در مواجهه با رنج، وظیفه‌ای مغفول مانده،



خصوصاً در بین بسیاری از فیلسوفان دین است. این در حالی است که از نظر من، در واکنش به گواهی‌های افراد در رویارویی با شر و رنج واقعی، کشف معنای عملی دینی مهم‌تر از کنکاش در انسجام منطقی تئودیه است. موید این نتیجه‌گیری متفکرانِ پسا هولوکاستی معاصر هستند که تئودیه را در واکنشی دینی به رنج نه سودمند می‌دانند و نه ضروری. توجه محافل علمی و دانشگاهی به رویکردهای عملی یا تئودیه‌ای نشان‌دهنده علایق محقق و شرایط اجتماعی آنجا، به علاوه علایق خوانندگانی است که موجب بقای چنین آثاری شده‌اند. این پژوهش درباره مساله شر نشان‌دهنده علاقه‌ای خاص به تفکرِ پسا هولوکاستی، فمینیستی و رهایی‌بخش است که در آن مسوولیت و عدالت قرین هم میشوند. کانون توجه من رویکرد عملی بوده است و محرك من در این کار افراد رنج‌دیده، خصوصاً به علل اجتماعی و همچنین علاقه به کنکاش در ظرفیت اخلاقی ایمان برای پاسخگویی به رنج بوده‌اند. محرك من در کار درباره شر و رنج بیش از مقابله شخصی با آن [رسیدن به] آگاهی تاریخی و سیاسی بوده است. منی که شهروند دوتابعیتی امریکا و کانادا هستم و در خانواده‌ای پروتستان از طبقه متوسط سفیدپوست بزرگ شده‌ام، میدانم که به خاطر وضعیت اجتماعی‌ام به علل متعدد از اثرات شر و رنج در امان بوده‌ام. با همه این احوال، خوش‌اقبالیهایی برخاسته از موقعیت تولدم مرا از هولوکاست یا دیگر بی‌عدالتی‌های اجتماعی و تاریخی رویگردان نمی‌کند. اگرچه من يك «سپسزاده»ام، احساس همراهی شدیدم با مسیحیان دوره هولوکاست مرا سخت به دردسر می‌اندازد. وقتی به یهودی استیزی مسیحی در دو هزاره نخست جهان مسیحی فکر می‌کنم به وحشت می‌افتم. می‌خواهم فکر کنم که ایمان مسیحی محرك مقاومت گسترده‌ای در برابر رنج و شری بوده است که بر سر یهودیان و دیگران آمده، اما غالباً چنین نبوده است. واقعیت آن است که خلاف این حاکم بوده؛ ایمان مسیحی گاه توجیه‌کننده محرومیت و غرض‌ورزی بوده است. همچنین، دوست دارم فکر کنم ایمان به خداوند به رنج‌دیدگان، چه در دوره هولوکاست و چه امروز کمک می‌کند تا به زیستن ادامه بدهند و در برابر عوامل رنج مبارزه کنند. این کتاب با تکیه بر آرای نویسندگان یهودی و مسیحی به این مساله می‌پردازد که ایمان چطور به قربانیان کمک می‌کند تا واکنشی مفید به رنج نشان بدهند. برخلاف آنچه بسیاری از فیلسوفان می‌پندارند، برآمدن از عهده رنج نیازمند یافتن پاسخ‌هایی نیست که توضیح دهند چرا خداوند وجود شر را روا می‌دارد. نفي گسترده تئودیه از جانب متفکران یهودی و مسیحی پسا هولوکاستی که شمارشان بسیار فراتر از مولفان یاد شده در این کتاب است، مرا متقاعد کرد که نیازمند پاسخ‌های دینی و عملی

لایب نیتس از این جهت سوءشهرت دارد که مدعی است جهانی که در آن زندگی می‌کنیم «بهترین جهان ممکن» است که خداوند توانسته پدید بیاورد. او با این مدعا که شر مولفه‌ای ضروری برای خیر، هماهنگی و کمالِ زیبایی‌شناختی کل جهان است، بدی شر را بی‌اثر کرد.

موضع پلنتینگا بر مبنای این فرض استوار است که اختیار انسان و اعمال خیر از روی اختیار او بسیار ارزشمندند، اگرچه اختیار باب امکان شر را می‌گشاید. بنا به تعریف او از آزادی، «عمل آزادانه» عملی است که علت آن نه ساختار ژنتیک فرد، نه محیط او و نه حتی خداوند باشد.